

A Critical Analysis of the Content of Iqbal's Revelations in the Poem of the "Majlis-e- Iblis"

Ali Bayat *

Abstract

One of the poems of *Armaghan-e- Hejaz* collection is "Majlis-e- Iblis". Iqbal's famous poem, which is generally taught in master's courses in Urdu language and literature. In this poem, Allama Iqbal has well exposed the conspiracies of the devilish system against Muslims. Explaining and studying the content of this system not only exposes the sinister intentions of the enemies of Islam, but also it articulates the weaknesses of Muslims. In addition, Iqbal's thoughts and philosophy are well expressed and the art of Allama Iqbal is that he has succeeded well to express a subject with such seriousness beautifully in poetic language and that the audience remains influenced by its content and form for a long time. Certainly, Iqbal's stay in England and the study of philosophy and thought played the most important role in prevailing the philosophical and political circles of that country, in preparing him to find out problems and difficulties of the Islamic world and effective factors in causing these problems and difficulties during his intellectual maturity. He composed such a poem in perfect beauty.

Keywords: Allama Iqbal, *Armaghan-e- Hejaz*, Assembly of Iblis, Islamic World, Devilish System, Master's Courses in Urdu Language and Literature.

* Associate Professor of Urdu Language and Literature, Faculty Member University of Tehran,
Tehran, Iran, bayatali@ut.ac.ir

Date received: 25/08/2021, Date of acceptance: 29/11/2021



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

تبیین و بررسی محتوایی افشاگری‌های اقبال در منظومه «مجلس ابلیس»

علی بیات*

چکیده

یکی از منظومه‌های مجموعه *ارمغان حجاز* «مجلس ابلیس» نام دارد؛ منظومه مشهوری از علامه اقبال که عموماً در دروس مقطع کارشناسی ارشد زبان و ادبیات اردو تدریس می‌شود. در این شعر، اقبال به‌خوبی پرده از دیسپله‌های پشت‌پرده نظام ابلیسی علیه مسلمانان برداشته است. تبیین و بررسی محتوایی این منظومه نه تنها مقاصد شوم دشمنان اسلام را برملا می‌کند، بلکه نقاط ضعف مسلمان‌ها را، که در طول سده‌های مختلف دست‌آویز مخالفان قرار گرفته و ضربات مهلکی بر پیکره جهان اسلام وارد شده است، به‌خوبی بیان می‌کند. در کنار آن، تفکرات و فلسفه اقبال نیز به‌خوبی بیان می‌شود. هنر علامه اقبال در این است که به‌خوبی توانسته است موضوعی با این جدیت را با زبان شاعرانه به‌زیبایی بیان کند که خواننده و شنونده مدت‌ها تحت‌تأثیر محتوا و فرم آن باقی بماند. به‌یقین، اقامت اقبال در انگلیس و مطالعه فلسفه و تفکرات حاکم در محافل فکری - فلسفی و سیاسی آن کشور در اندیشیدن بیش‌تر او برای پی‌بردن به مشکلات و معضلات جهان اسلام و عوامل مؤثر در به‌وجود آمدن آن‌ها مهم‌ترین نقش را ایفا کرد و در نتیجه او در دوران پختگی فکری خویش چنین منظومه‌ای را در کمال زیبایی سرود.

کلیدواژه‌ها: علامه اقبال، *ارمغان حجاز*، «مجلس ابلیس»، جهان اسلام، نظام ابلیسی، دروس مقطع کارشناسی ارشد زبان و ادبیات اردو.

* دانشیار زبان و ادبیات اردو، عضو هیئت علمی دانشگاه تهران، تهران، ایران، bayatali@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۰۳، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۰۸



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

۱. مقدمه

شیخ عبدالقادر، کسی که اولین مجموعه اردوی علامه اقبال را با نام *بانگ درا* در سال ۱۹۲۴ به چاپ رساند، دوره‌های شعری اقبال را از آغاز شعرگویی وی تا سال ۱۹۲۴ را به سه دوره تقسیم کرد. این تقسیم‌بندی بعدها اساس مطالعه اقبال شناسی شد و اقبال‌شناسان یا همین تقسیم‌بندی را یا با اندکی تغییر در سال‌ها مورد توجه قرار دادند. دوره نخست از آغاز شعرگویی تا سال ۱۹۰۵ است؛ یعنی تا سفر اقبال به اروپا که برای کسب تحصیلات عالیه انجام شد. دوره دوم از سال ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۸، یعنی دوره سه ساله اقامت علامه در اروپا، و دوره سوم از سال ۱۹۰۸ تا ۱۹۲۴، یعنی سال چاپ *بانگ درا*، را شامل می‌شود. بعدها دیگر محققان و اقبال‌شناسان دوره چهارم را از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۳۸، یعنی از سال چاپ *بانگ درا* تا سال وفات اقبال، تعیین کردند (اقبال ۲۰۰۰: ۳۵-۴۷). از دوره نخست که دوره مشق و اندوختن تجربه شعری اقبال است که بگذریم، وی در هر دوره درکنار این‌گونه تجربیات شاعرانه تفکرانی را تجربه می‌کند که تا آخر عمر ماندگار است و تنها تفاوت از دوره آغازین تا پایان شعرگویی سیر کمال و پختگی در ارائه آن تفکرات در گذر زمان است. فلسفه خودی و بی‌خودی و دیگر دیدگاه‌های اقبال به‌مرور زمان پخته و پخته‌تر شد و هرچه بر بینش سیاسی، فرهنگی، و علمی او افزوده شد، این دیدگاه‌ها به اشکال مختلف و مناسب با زمان و مکان مطلوب‌تر ارائه شدند.

دوره سه‌ساله اقامت اقبال در انگلستان (۱۹۰۵-۱۹۰۸) حقایق بسیاری را درباره فرنگ و فرنگیان برای او برملا کرد. مطالعه علوم جدید و فلسفه غربی و ادبیات انگلیسی، آشنایی با نهضت‌های فکری و سیاسی، تأثیرپذیری از حکما و شاعران اروپایی (هاشمی ۲۰۱۰: ۶۳) همه‌وهمه در رشد و ارتقای هنری و فکری اقبال مؤثر بودند. او دست به انتخاب زد و برجسته‌ترین نکات و حکمت‌ها را از این خطه برگزید. مکاتب و تفکرات فلسفی جدید را سنجید و خوب و بد را از هم جدا کرد و پی به این امر برد که امروزه اروپا مهد علم و دانش جدید است و باید از آن بهره‌برداری کرد. برخلاف عده‌ای از علمای متعصب آن دور که مخالف هرگونه اکتساب از علم و تکنولوژی نوین که دستاورد مطالعات و تجارب علمی دانشمندان غربی بودند، اقبال بر این‌گونه خدمات ارج می‌نهاد. اما نکته قابل توجه در این بین این است که او درعین حال به نارسایی‌ها و کم‌بودهای معنوی و روحانی در تفکرات و نظریات فلسفی و تئوریک آن‌ها نیز آشکارا تاخت و با شهادت اعلام کرد که جلوه ظاهر فریب دانش افرنگ او را نتوانسته است به‌خود جلب کند، بلکه آن‌چه او را مغلوب و مجذوب خود ساخت خاک مدینه و نجف بود:

تبیین و بررسی محتوایی افشاگری‌های اقبال ... (علی بیات) ۱۰۷

خیره نه کر سکا مجھی جلوۂ دانشِ فرنگ سرمه هی میری آن‌که کا خاکِ مدینه و نجف
(اقبال ۲۰۱۰: ۴۰).

سیدابوالاعلی مودودی (۱۹۰۳-۱۹۷۹) در این باره می‌گوید که اقبال آن قدر که زمانی که قدم در دریای علم و فرهنگ غربی می‌گذاشت مسلمان بود، با رسیدن به گرداب آن بیش‌تر مسلمان شد و هرچه در اعماق آن فرو رفت، همان قدر مسلمان‌تر شد. تا آن‌جا که وقتی به عمیق‌ترین نقطه آن رسید دنیا دید که اقبال در قرآن گم شده است و فکری خارج از قرآن در سر ندارد (هاشمی ۱۹۸۵: ۶۴). با این‌که اقبال درس‌های بسیاری را از غرب و مظاهر آن آموخت، اشعار، خطابه‌ها، نامه‌ها، و دیگر آثارش حاکی از این است که هیچ‌گاه کاملاً بدان اعتماد نداشت و از همان آغاز دست به انتقاد از غرب و غربیان زد و اظهار داشت که تمدن غربی با خنجر خویش خودکشی خواهد کرد، چون‌که آشیانه‌ای که بر شاخه نازک بنا شود ناپایدار خواهد بود:

تمهاری تهذیب اپنی خنجر سی آپ هی خودکشی کری گی

جوشاخ نازک په آشیان بنی گا، ناپائدار هوگا

(اقبال ۲۰۰۰: ۱۴۱)

به نظر اقبال، علت این‌که آشیانه غربیان بر شاخه نازک بنا شده این است که دین نزد آن‌ها یک موضوع شخصی است و با سیاست سنخیتی ندارد. ماده اصلی‌ترین حقیقت دنیاست و حتی دین هم ماهیت مادی دارد (فراقی ۱۹۹۳: ۳۸). بنابراین، در نظر اقبال، جدایی دین از سیاست فقط همانند یک شاخه نازک از درختی است که دورنمای زیبایی دارد و درحقیقت سست‌بنیاد است. آنان بر مبنای همین طرز تفکر مادی برای رسیدن به منافع شخصی دست به استعمار کشورهای ضعیف‌تر زدند و با مکر و حيله بین مردم با مذاهب و قومیت‌های مختلف تفرقه افکندند و با نشانه‌رفتن عقاید و افکار آن‌ها و القای تفکرات ملحدانه و شرک‌آلود خود آن‌ها را مطیع خود ساختند. هر روز به ثروت خود افزودند و جان و مال و ناموس مردم شرق و کشورهای ضعیف در نظر آن‌ها هیچ و بی‌مقدار جلوه نمود. اقبال به‌خوبی از این نقش غربیان و فرنگی‌ها پرده برمی‌دارد و می‌گوید:

آدمیت زار نالید از فرنگ زندگی هنگامه برچید از فرنگ

یورپ از شمشیر خود بسمل فتاد زیر گردون رسم لادینی نهاد

گرگی اندر پوستین بره‌ای	هر زمان اندر کمین بره‌ای
مشکلات حضرت انسان ازوست	آدمیت را غم پنهان ازوست
در نگاهش آدمی آب و گل است	کاروان زندگی بی‌منزل است
آه از افرنگ و از آئین او	آه از اندیشه لادین او
ای اسیر رنگ پاک از رنگ شو	مؤمن خود، کافر افرنگ شو

(اقبال ۱۹۸۵: ۴۳).

این گونه اعمال و عملکردهای غرب، به نظر اقبال، به دلیل عدم ایمان واقعی به خدا و روز قیامت و نیز تبعیت آنان از ابلیس و افکار شیطانی است. لازم است در همین مقدمه به ماهیت ابلیس و دیدگاه‌های موجود از نظر اسلام اشاره‌ای مختصر شود. براساس آیات قرآن کریم، ابلیس یکی از جنیان بود که بر اثر کثرت عبادت در صف ملائک قرار گرفت، اما بعد از خلقت آدم، چون از دستور خداوند روی برگرداند و بر آدم سجده نکرد، از درگاه الهی رانده شد، اما شیطان به هر موجود طغیان‌گر و مخالفی گویند، خواه از انسان‌ها باشد یا از جن یا از حیوانات. ابلیس را از آن جهت شیطان می‌نامند که طغیان و با دستور الهی مخالفت کرد. پس، شیطان اسمی عام است که شامل ابلیس و غیر او می‌شود (<http://www.islamquest.net/fa/archive/question/fa1739>). در توضیح این برداشت از ابلیس باید گفت:

بزرگ‌ترین نماینده شر در قرآن ابلیس است که نافرمانی او نسبت به آفریدگار خود و لعن خدا بر او و طرد شدن او از بهشت و آسمان‌ها در ضمن آیات متعدد به شرح آمده است و همین عصیان و طرد است که هسته اصلی مصدر شر را به وجود آورده و سپاه بی‌حد ارواح خبیثه را برای گمراه کردن آدمی و آسیب رساندن به او برانگیخته است. ابلیس به هنگام رانده شدن از خدا درخواست تا دامن قیامت قدرت و اجازه فریب دادن و گمراه ساختن انسان به او عطا شود. این درخواست در مقابل طرد و نفرین ابدی و به پاداش عبادت‌های چندین هزار ساله او مورد اجابت واقع گردید، مگر درباره بندگان مخلص که ابلیس و یاران او را بر آنان دستی نخواهد بود. بدیهی است که ابلیس به تنهایی قادر به اضلال همه آدمیان نبود، از این رو فرزندان و یارانی برای خود به وجود آورد که لشکریان او محسوب می‌شوند و پیوسته برای اغرار و تحریص آدمیان به سرپیچی از اوامر خدا و ارتکاب به گناه درکار خواهند بود (عیوضی ۱۳۵۱: ۵۱).

تبیین و بررسی محتوایی افشاگری‌های اقبال ... (علی بیات) ۱۰۹

از روی این اقتباس، وجود فرزندان و یارانی برای ابلیس مسجل است و واضح است که او به کمک آن‌ها اهداف شوم و فریب‌کارانه خود را پیش می‌برد. بنابراین باید گفت:

ابلیس دشمنی ناپیداست و کارش فریب و نیرنگ است و می‌تواند در همه شئون آدمی زاد تصرف کند. همواره در اندیشه سرازیرکردن وی از قلعه رفیع انسانیت است. چیزهایی را به او القا می‌کند که اصلی و حقیقتی در آن‌ها نیست. چون هوا و هوس منشأ تسلط و استیلا می‌اوست، لذا وی را به پیروی از آن دعوت می‌کند (مدرسی ۱۳۵۷: ۵۰).

اقبال در بسیاری از سروده‌های خود با کمک این نماد و سمبل، با توجه به اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی قرن بیستم، سعی در تبیین افکار و نظریات خود و نشان دادن نقشه‌های شوم دشمنان اسلام کرده است:

فرنگی را دلی زیر نگین است	متاع او همه ملک است، دین نیست
خداوندی که در طوف حریمش	صد ابلیس است و یک روح الامین نیست

(اقبال ۱۹۸۵: ۱۰۲۴).

ابلیس در شعر اقبال گاه در همان مفهوم مشهور موجود در عقاید دینی است. در شعری با عنوان «انکار ابلیس»، چنانچه در قرآن کریم آمده است، ابلیس با اشاره به اصل آتشین خود دلیل سجده نکردن خویش به آدم را توجیه می‌کند:

نوری نادان نیم، سجده به آدم برم	او به نهاد است خاک من به نژاد آذر
... پیکر انجم ز تو گردش انجم ز من	جان به جهان اندرم، زندگی مضمر
تو به بدن جان دهی، شور به جان من دهم	تو به سکون ره زنی، من به تپش رهبرم
آدم خاکی نهاد، دون نظر، و کم سواد	زاد در آغوش تو، پیر شود در برم

(همان: ۲۵۵-۲۵۶).

و گاه ابلیس در نزد اقبال مظهر غرب و افکار غربی است، تاجایی که این تفکرات شیطانی موجود در برخی از حکما و فیلسوفان آن خطه زائیده تفکرات ابلیس‌مآبانه آنان است. از این دیدگاه، ابلیس به عنوان یک نماد و نشانه در اشعار فارسی و اردوی اقبال بسیار مورد توجه قرار گرفته است. منظومه «ابلیس کی مجلس شورا» از بهترین نمونه‌های برداشت و تلقی یادشده اقبال از ابلیس و نقش او در عملکردهای استعمارگران غرب است. در این مقاله، این منظومه اردوی علامه اقبال از این جنبه مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۲. منظومه «مجلس ابلیس»

۱.۲ خطبه افتتاحیه ابلیس

تقریباً دو سال قبل از وفات اقبال، در سال ۱۳۱۵/۱۹۳۶ منظومه «ابلیس کی مجلس شورا» (مجلس شورای ابلیس) در هشت بند و در بحر رمل مثنی محذوف بر وزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن سروده شده است. این منظومه به صورت گفت‌وگویی است که میان ابلیس و پنج تن از مشاوران او انجام شده است. گویا جلسه‌ای به ریاست ابلیس تشکیل شده و دستور جلسه هم اوضاع و احوال آن عصر، یعنی اتفاقات سال ۱۹۳۶، و قبل از آن است که یاران و مشاوران ابلیس درباره آن‌ها بحث و تبادل نظر می‌کنند و در نهایت دستورالعملی را در جهت پیش‌برد اهداف نظام ابلیسی دریافت می‌کنند. نگاهی به حوادث سیاسی این دوره، همانند پیروزی انقلاب اکتبر روسیه در ۱۹۱۷، تأسیس حکومت فاشیستی در سال ۱۹۳۲ در ایتالیا، پیدایش نازیسم در آلمان، و توسعه دیکتاری در پرتغال (انصاری ۲۰۱۷: ۲۲۹)، و افزایش نفوذ سرمایه‌داری در غرب، در فهم این منظومه کمک می‌کند.

جلسه را خود ابلیس آغاز می‌کند. او در شش بیت صحبت خود را به پایان می‌برد. در این ابیات، ابلیس با اعتماد به نفس بالایی سخن خود را آغاز می‌کند و بر این عقیده است که این دنیا و این زمین که بازی کهن عناصر بوده و خون آرزوهای ساکنان عرش اعظم است، به گونه‌ای شده است که کارسازی که با یک فرمان «کُن» به معنی «باش» آن را ساخته بود اینک در صدد ویرانی آن است. گویا ابلیس خود را در مقابل خداوند متعال می‌بیند و با لحنی طعن‌آمیز، به دلیل اعمال نادرست آدمیان، همان‌ها که ابلیس به دلیل سجده نکردن بر نیایشان، حضرت آدم، از بهشت جاودان رانده شد، خدا را شکست خورده تلقی می‌کند. در بیت سوم، به اقدامات شاخص خود اشاره می‌کند و می‌گوید من بودم که به فرنگیان رؤیای سلطنت و پادشاهی نشان دادم و افسون مسجد و دیر را شکستم. در این باره باید گفت، سال ۱۹۳۶ و سال‌های نخستین قرن بیستم برای انگلستان و برخی کشورهای اروپایی اوج دوره قدرت‌نمایی استعماری در سراسر جهان بود. آن‌ها با دسیسه و تزویر و سردادن شعار جدایی دین از سیاست ارزش دین و دین‌باوری را در مشرق و به ویژه کشورهای اسلامی کم‌رنگ کردند و بدین‌سان نقش تعیین‌کننده دین در این جوامع دچار افول شد. ابلیس با افتخار این سیاست را نیز از شاه‌کارهای درخشان خود برمی‌شمارد. هم‌چنین، در بیت بعدی به یکی از بلاای زندگی مردم فقیر اشاره می‌کند که همانا تقدیرپرستی و تسلیم محض

در برابر سرنوشت است و می‌گوید که مسلمان‌ها و شرقی‌های فقیر را به پذیرش تقدیر شوم و غلامانه عادت دادم و غریبان و مردم ثروت‌مند را هم به جمع‌آوری ثروت ترغیب کردم، تاجایی که کارشان به جنون کشید. در بیت پنجم و ششم، لحن ابلیس نسبت به قبل از اعتماد بیش‌تری برخوردار می‌شود و می‌گوید که آتش سوزان ابلیسی و کسی را که به این آتش مسلح است (شاعر خلقت ابلیس از آتش را هم در نظر دارد) هیچ‌کس نمی‌تواند سرد کند. و بر آن است که نخل کهن ابلیسی را که با دست خود او آبیاری شده و تا امروز در حال رشد و ترقی است کسی نمی‌تواند سرنگون کند.

مین نی دکھلایا فرنگی کو ملوکیت کا خواب

مین نی تورا مسجد و دیر و کلیسا کا فسون

مین نی نادارون کو سکھلایا سبق تقدیر کا

مین نی منعم کو دیا سرمایہ داری کا جنون

کون کر سکتا ہی اس کی آتش سوزاں کو سرد

جس کی ہنگامون مین ہو ابلیس کا سوز درون

جس کی شاخین ہون ہماری آبیاری سی بلند

کون کر سکتا ہی اس نخل کهن کو سرنگون!

(اقبال ۲۰۰۰: ۷۰۱-۷۰۲)

با دقت در مفاهیم این ابیات مشخص می‌شود که علامه اقبال ابلیس را در پشت پرده اتفاقات روزگار خویش می‌بیند؛ ابلیسی که با صبر و حوصله در طول اعصار و قرون نخل کهن تقدیرگرایی را برای فقرا و جنون سرمایه‌داری را بر زورمندان و ثروت‌مندان آبیاری کرده است. البته، بدون تردید باید اذعان داشت که ابلیس و افکار و عملکردهای او امروزه در قرن بیست‌ویکم هم به‌قوت پیشین در جریان است و نخل کهنش را هم‌چنان از خون مظلومان سیراب می‌کند.

۲.۲ مشاور اول

پس از نطق دستور جلسه در این نشست ابلیسی، مشاور اول او، با تأکید بر استحکام نظام ابلیسی و تأیید ابلیس در قدرت فراگیرش، می‌گوید که عوام به‌دلیل استحکام نظام ابلیسی در خوی غلامی پخته‌تر شده‌اند و در تقدیر این مفلس‌ها فقط سجده است و مقتضای طبیعت

آن‌ها نماز بی‌قیام است. دکتر رفیع‌الدین هاشمی در توضیح این سخنان بر این عقیده است که، طبق نظر اقبال، در این بخش از شعر و از زبان مشاور اول ابلیس علل و اسباب زوال و انحطاط مسلمان‌ها در سه نکته ذهنیت غلامی در برابر فرنگی‌ها، خاتمه روح عبادات، و اثرات منفی تصوف نهفته است (هاشمی ۱۹۸۵: ۲۲۲-۲۲۳). البته نکته قابل‌توجه درباره تصوف در این‌جا این است که «علامه اقبال با خود تصوف مخالف نیست، بلکه آن‌گونه از تصوف را موردانتقاد قرار داده است که فنا نفی خودی و نادیده‌گرفتن تکالیف شرعی را می‌آموزد و در نتیجه طریقتی را ارائه می‌دهد که حامل بدعت‌هایی است که با روح اصیل اسلامی در تضاد است» (اقبال ۲۰۰۰: ۵۸). به‌هرحال، مشاور اول در ادامه صحبت خود ضمن ارج‌نهادن به تلاش‌های مداوم ابلیسیان تأکید می‌کند که امروزه صوفیان و برخی عالمان دینی بنده و غلام نظام شاهنشاهی و دیکتاتوری‌اند و به همین علت برای طبع مشرق همین افیون کارساز است، چون‌که قوالی صوفیان و علم کلام عالمان ظاهرین حکم همان افیون را دارد. اگرچه سروصدای حج و طواف به‌ظاهر باقی است، درحقیقت تیغ بی‌نیام مؤمن هم کند شده است. اما مشاور اول درپایان سؤالی را از ابلیس می‌پرسد که این فرمان جدید با مضمون حرام‌بودن جهاد برای مؤمنان، که دربین برخی مسلمان‌ها شنیده می‌شود، برای ناامیدی چه گروهی است؟^۱

در آن زمان و پس از استیلای انگلیسی‌ها در سال ۱۸۵۷ بر سرنوشت مردم هندوستان، آنان در اغلب شهرهای هندوستان به قتل و غارت مسلمان‌ها مشغول بودند و مسلمان‌ها هم کم‌وبیش درمقابل آن‌ها ایستادگی می‌کردند و این تحریم جهاد و برقراری آشتی به‌معنی توقف کشتار مسلمان‌ها بود که برای مشاور اول ابلیس ایجاد تعجب کرده بود.

اس مین کیا شک هی که محکم هی یه ابلیسی نظام

پخته‌تر اس سی هوئی خوئی غلامی مین عوام

هی ازل سی ان غریبون کی مقدر مین سچود

ان کی فطرت کا تقاضا هی نماز بی‌قیام

آرزو اول تو پیدا هو نهین سکتی کھین

هو کھین پیدا تو مر جاتی هی یا رھتی هی خام

یه ہماری سعی پیهم کی کرامت هی که آج

صوفی و ملا ملوکیت کی بندی هین تمام

طبع مشرق کی لپی موزون یھی افیون تھی
ورنه قوالی سی کچھ کم تر نہین علم کلام!
ھی طواف و حج کا ہنگامہ اگر باقی تو کیا
کند ہو کر رہ گئی مومن کی تیغ بی‌نیام
کس کی نومیدی پہ حجت ہی یہ فرمان جدید؟
ھی جہاد اس دور مین مرد مسلمان پر حرام!
(ہمان: ۷۰۲-۷۰۳).

۳.۲ مشاور دوم

دومین مشاور فقط جملہ‌ای از مشاور اول می‌پرسد و آن این است که آیا به نظر تو سلطانی جمهور و نوع نظام جمهوری برای ما خیر است یا شر؟ آیا تو از فتنہ‌های جدید دنیا آگاهی داری؟ اقبال با طرح این سؤال از زبان مشاور دوم برآن است تا در ابیات بعدی رویکرد نظام ابلیسی را درقبال نظام جمهوری غربی بیان کند.

خیر ہی سلطانی جمهور کا غوغا کہ شر
تو جہان کی تازہ فتنون سی نہین ہی باخبر!
(اقبال ۲۰۰۰: ۷۰۳).

سؤال مشاور دوم به ظاهر یک سؤال ساده بود، اما در بررسی دیدگاه‌های علامہ اقبال رویکرد وی درمورد نظام حکومتی جمهوری بسیار قابل توجه و مهم است. پیش از سرودن این منظومہ، او طی شعرهای بسیاری نظر خود را درباره نظام جمهوری اعلام کرده بود. نگاهی به اشعار اردو و فارسی اقبال مؤید این امر است. از آن جملہ، منظومہ معروف «خضر راہ» است. این منظومہ به زبان اردو و در مجموعہ بانگ درا جای گرفته است و مربوط به رویکرد اقبال به نظام حکومتی جمهوری است. وی آن قدر کہ مداح این نظام است بیش تر از آن منتقد نیز است. حقیقت این است کہ درپس تحسین نظام جمهوری از سوی اقبال ہم زمان دیدگاه متحرک، پویا، و سنت گرای او درمورد حیات، کہ عبارت است از جہان تازہ و امتحان تازہ، حکم فرماست. علامہ درقبال ہر دیدگاه حیات کہ بتواند در بروز آزادی فردی و ممکنات نامحدود شخصیت او کمک کند، بدون تعریف و تمجید از

آن نمی‌تواند گامی به جلو بردارد. درکنار آن، نگاه علامه از جنبه‌های سلبی این نظام که طی آن‌ها مقدار، به‌جای معیار، و مقبولیت به‌جای استعداد طره امتیاز شمرده می‌شود نیز نمی‌گذرد (فراقی ۱۹۹۳: ۳۱-۳۲).

۴.۲ مشاور اول

در پاسخ مشاور دوم، مشاور اول جواب می‌دهد که من از فتنه‌های جدید دنیا آگاهی دارم، اما جهان‌بینی من به من می‌گوید که چیزی که آن روی سکه نظام پادشاهی باشد، هیچ خطری برای نظام ابلیسی ما ندارد. این طعنه و طنز بر نظام جمهوری از سوی اقبال و البته از زبان مشاور ابلیس بسیار مهم است. علامه اقبال در پیام مشرق تحت عنوان جمهوریت می‌گوید:

متاع معنی بیگانه از دون فطرتان جوئی ز موران شوخی طبع سلیمانی نمی‌آید
گریز از طرز جمهوری غلام پخته‌کاری شو که از مغز دو صد خر فکر انسانی نمی‌آید
(اقبال ۱۹۸۵: ۱۳۵)

هم‌چنین، در گلشن راز جدید در جواب سؤال هفت درمورد جمهوری می‌گوید:

فرنگ آئین جمهوری نهادست رسن از گردن دیوی گشادست
... ز من ده اهل مغرب را پیامی که جمهور است تیغ بی‌نیامی
چه شمشیری که جان‌ها می‌ستانند تمیز مسلم و کافر نداند
نماند در غلاف خود زمانی برد جان خود و جان جهانی
(همان: ۵۵۹-۵۶۰).

مشاور اول بر این عقیده است که با همین نظام ابلیسی، از زمانی که انسان‌ها اندکی خودنگر و خودشناس شده‌اند و نسبت به سرنوشت خود و نحوه اداره مملکت خود حساس شدند، بر تن سلطنت و نظام پادشاهی، لباس جمهوریت پوشانده شده است و فقط ظاهر آن تغییر یافته است. اقبال از زبان این مشاور حقیقتی دیگر را برملا می‌کند و آن این است که «کاروبار شهریاری» چیزی جدای از وجود میر و سلطان است. به‌نظر می‌رسد، از دیدگاه علامه اقبال، فلسفه اداره یک حکومت و کشور مفهومی جدای از وجود شخص پادشاه در رأس یک حکومت است و حکومت واقعی از دید اسلام، با آن‌که این‌جا از قول

یکی از مشاوران ابلیس بیان می‌شود، مقوله دیگری است. به‌هرحال، مشاور اول به سخنان خود چنین ادامه می‌دهد که چه مجلس ملی باشد و چه دربار پادشاهی، آن‌جاکه اداره‌کنندگان حکومت نظر بر مال مردم دارند و حکومت را با تکیه بر مال رعیت اداره می‌کنند، فرقی با سلطان و پادشاه ندارند. باز، برای مثال، نظام جمهوری مغرب‌زمین را ارائه می‌دهد و اعلام می‌دارد که این نظام حکومتی در غرب اگرچه پرزرق‌وبرق است و به‌ظاهر نورانی است، از درون تیره و سیاه است، هم‌چون تیرگی دل چنگیزخان مغول. این‌ها همه حقایقی است که اگرچه از زبان فردی از ابلیسیان ادا می‌شود، درحقیقت این اقبال است که جنبه‌های منفی نظام غرب را به‌نمایش می‌گذارد:

تو نی‌کیا دیکھا نہیں مغرب کا جمهوری نظام

چہر ہروشن، اندرون چنگیز سی تاریک تر!

(اقبال ۲۰۰۰: ۷۰۴).

۵.۲ مشاور سوم

پس از صحبت مشاور اول، مشاور سوم نیز در چند بیت دغدغه خود را بیان می‌کند که دراصل دغدغه نظام ابلیسی دربرابر اوضاع دنیاست. او که از صحبت مشاور اول درباره نظام جمهوری غربی قانع به‌نظر می‌رسد، سؤال دیگری و دغدغه جدیدی را بیان می‌کند. آن دغدغه درمورد کارل مارکس و نظریه اشتراکی اوست. مشاور سوم او را با القابی چون «کلیم بی‌تجلی»، «مسیح بی‌صلیب»، و «پیغمبر بی‌کتاب» یاد می‌کند. حقیقت این است که اقبال تاحدودی کمونیست را در حدی می‌پسندد که درمقابل نظام سرمایه‌داری غربی ایستاده و رد کرده است؛ البته، چون سردمدار نظریه کمونیستی؛ یعنی کسی که چون کلیم و مسیح و پیغمبر است. اما از آن‌جاکه این کلیم، مسیح، و پیغمبر بدون معجزه تجلی، صلیب، و کتاب است و دراصل گرایش در او کاملاً مادی است، برای اقبال مسلمان نمی‌تواند قابل‌قبول و نظریه‌اش اجرایی باشد. به‌هرحال، این مشاور به حوزه نفوذ کارل مارکس حسد می‌برد و می‌گوید که افکار او در کشورهای کمونیست اثرگذاری بسیاری دارد و تمام رازهای ابلیسی را برملا کرده و گویا قیامتی در دنیا برپا کرده است. به‌نظر می‌رسد، برهم‌خوردن طبیعت دنیای ابلیسی به اوج رسیده است، تا آن‌جاکه بندگان و غلامان طناب خیمه‌های اربابان ابلیسی خود را بریده و عمارت تسلط آن‌ها بر دنیا را متزلزل کرده‌اند.

وہ کلیم بی تجلی، وہ مسیح بی صلیب
نیست پیغمبر و لیکن در بغل دارد کتاب
کیا بتاؤن کیا ہی کافر کی نگاہ پرده‌سوز
مشرق و مغرب کی قومون کی لی روز حساب!
اس سی برہ کر اور کیا ہوگا طبیعت کا فساد
تور دی بندون نی آقاؤن کی خیمون کی طناب!
(اقبال ۲۰۰۰: ۷۰۵).

چنان‌که گفته شد، علامه اقبال هر دو نظام سرمایه‌داری و کمونیستی را در نهایت رد کرده است و در این جا گویا مشاوران ابلیس، که بنابر رده‌بندی و رتبه و جایگاه خود از حقایق اصلی خبر ندارند یا اطلاعات کمی در اختیار دارند، دغدغه‌هایی را مطرح می‌کنند، اما در اصل این علامه است که می‌خواهد دشمنی اصلی نظام ابلیسی را به تدریج و با مقدمه با یک آیین الهی و مقدس، که همانا دین مبین اسلام است، به همگان نشان دهد. در *جاویدنامه* هم تحت عنوان «اشتراکیت و ملوکیت» هر دو نظام سرمایه‌داری و کمونیست را به‌خوبی مورد نقد قرار داده است:

صاحب سرمایه از نسل خلیل	یعنی آن پیغمبری بی جبرئیل
زان‌که حق در باطل او مضمر است	قلب او مؤمن دماغش کافر است
غریبان گم کرده‌اند افلاک را	در شکم جویند جان پاک را
رنگ‌وبو از تن نگیرد جان پاک	جز به تن کاری ندارد اشتراک
دین آن پیغمبر حق‌ناشناس	بر مساوات شکم دارد اساس
تا اخوت را مقام اندر دل است	بیخ او در دل نه در آب و گل است

و در بند دوم هم درباره حکومت پادشاهی و در اصطلاح خود اقبال سلطنت و ملوکیت به سوءاستفاده پادشاه و سلطان و ملک از مردم و در نهایت کسب سود و منفعت از جانب آن‌ها اشاره می‌کند:

هم ملوکیت بدن را فربهی است	سینه بی‌نور او از دل تهی است
مثل زنبوری که بر گل می‌چرد	برگ را بگذارد و شهادش برد

شاخ و برگ و رنگ و بوی گل همان بر جمالش ناله بلبل همان
از طلسم رنگ و بوی او گذر ترک صورت گوی و در معنی نگر
مرگ باطن گرچه دیدن مشکل است گل مخوان او را که در معنی گل است

و در نهایت، ضمن رد هر دوی آن دو نظام، می‌گوید:

هر دو را جان ناصبور و ناشکیب هر دو یزدان‌ناشناس آدم‌فریب
زندگی این را خروج آن را خراج در میان این دو سنگ آدم زجاج
این به علم و دین و فن آرد شکست آن برد جان را ز تن، نان را ز دست
غرق دیدم هر دو را در آب و گل هر دو را تن‌روشن و تاریک‌دل
زندگانی سوختن با ساختن در گلی تخم دلی انداختن

(اقبال ۱۹۸۵: ۵۶۲).

۶.۲ مشاور چهارم

مشاور چهارم ابلیس در ادامه سخن مشاور سوم نمونه عینی این درهم‌شکستگی و تزلزل در عقیده کمونیست را بیان کرده است. او به درهم‌شکستن اعتبار آن در روم اشاره می‌کند که اشاره مستقیمی به عقیده بازسازی روم باستان و حیطة حکومت آن و توسعه طلبی موسولینی در سال‌های ۱۹۳۲-۱۹۳۳ در ایتالیا دارد. حال آن‌که در ملاقاتی که در جریان سفر خود با موسولینی در سال ۱۹۳۱ داشته است، ضمن گفت‌وگویی صمیمانه و نصیحت او، برخی از اقدامات او را ستوده بود، اما پس از چند سال و اقدامات او علیه مسلمانان و کشتار مردم بی‌گناه، از او دل‌گیر و ناامید شد.

تور اس کا رومه الکبری کی ایوانون مین دیکه

آل سیزر کو دکهایا هم نی پهر سیزر کا خواب

کون بحر روم کی موجون سی هی لپتا هوا

گاه بالذ چون صنوبر، گاه نالد چون رباب

(اقبال ۲۰۰۰: ۷۰۵-۷۰۶).

مشاور چهارم اقدامات موسولینی در کشورگشایی و حمله به شمال آفریقا را واکنش به انقلاب روسیه دانسته است (صابر ۲۰۰۶: ۳۶).

۷.۲ مشاور سوم

مشاور سوم در جواب می‌گوید که من هیچ اعتمادی به فرجام‌اندیشی او، یعنی موسولینی، ندارم، زیرا وی با این اقدام خود سیاست‌فرنگی را، که دراصل همان سیاست ابلیسی است، آشکارا فاش و برملا کرد.

مین تو اس کی عاقبت بینی کا کچه قائل نهین

جس نی افرنگی سیاست کو کیا یون بی حجاب

(اقبال ۲۰۰۰: ۷۰۶).

۸.۲ مشاور پنجم

مشاور پنجم در این مقطع خود ابلیس را مخاطب قرار می‌دهد و طوری سخن می‌گوید که گویا ابلیس از همه، از جمله انسان و فرشته و نعوذ بالله خداوند، برتر است، تاجایی که، به‌زعم او، از سوز نفس ابلیس است که کار عالم استوار است و این ابلیس است که هرگاه اراده کرده است هر راز را برملا کرده است. این ابلیس بود که به آدم و به‌قول مشاور پنجم «ابله جنت» تعلیم دانایی داده است و انسان درمقابل ابلیس حقیر و پست است. فرشتگان درمقابل آدم به سجده افتادند، اما غیرت ابلیس او را از این عمل برحذر داشت. ازسویی، به‌نظر او، فرشته‌ها از همان روز از کرده خود پشیمان‌اند (هاشمی ۱۹۸۵: ۲۲۵-۲۲۶). درحالی‌که اگرچه تمام ساحران و مکاران دنیای سیاست‌فرنگ مرید توی ابلیس‌اند، من در این مقطع به عاقبت‌بینی آن‌ها به‌هیچ‌وجه قائل نیستم، چون آن‌ها درمقابل فتنه کارل مارکس، این یهودی فتنه‌گر، کسی که چون مزدک ایرانی به اشتراک و برابری در مال و ثروت قائل است و به دستان او تمام رشته‌های ابلیسی درحال پنبه‌شدن است، اعتمادی ندارم. باتوجه‌به اوضاع دنیا در سال سُرایش این منظومه و مقبولیت سریع کمونیست در دنیا، مشاور پنجم به‌شدت اظهار ناراحتی می‌کند و در پایان صحبتش می‌گوید که ای آقای من! دنیایی که فقط بر محور سروری تو برپاست درحال زیروزبرشدن است.

ای تری سوز نفس سی کار عالم استوار!

تو نی جب چاها، کیا هر پردگی کو آشکار

آب‌وگل تیری حرارت سی جهان سوزوساز

ابله جنت تری تعلیم سی دانایی کار

وہ یهودی فتنہ گر، وہ روح مزدک کا بروز

ہر قباہونی کو ہی اس کی جنون سی تار تار

میری آقا! وہ جہان زیر و زبر ہونی کو ہی

جس جہان کا ہی فقط تیری سیادت پر مدار

(اقبال ۲۰۰۰: ۷۰۶-۷۰۷)

۹.۲ خطابه پایانی ابلیس

پس از پایان یافتن سؤال‌ها و اظهار دغدغه‌های یاران ابلیس، در پایان دوباره خود ابلیس خطابه پایانی را چنین ارئه می‌دهد. در سه بخش (بند) و نسبت به سخنان آغازین، با تفصیل بیش‌تر و حتی تحکم بیش‌تری با آن‌ها به صحبت می‌پردازد. نخست، به تسلط خود بر دنیا اشاره می‌کند و می‌گوید که این دنیای مادی، زمین، مه و مهر، و آسمان تودرتو همگی تحت سیطره من‌اند. زمانی که من خون مردمان اروپایی را حرارت دهم، غرب و شرق نمایشی عجیب را شاهد خواهند بود. من اگر یک‌هو سر بدهم، همه رهبران سیاست و بزرگان کلیسا دیوانه خواهند شد. نادانی که این نظام ابلیسی را شیشه شکننده و نازک فرض کرده است، اگر می‌تواند آن را بشکند تا ببیند جام و سبوی این تمدن ابلیسی چگونه است. سپس، به تک‌تک دغدغه‌های مشاوران خود جواب می‌دهد. نخست، به کمونیسم و در رأس آن به کارل ماکس می‌پردازد و اظهار می‌دارد که گریبان‌هایی را که دست طبیعت چاک داده است با سوزن مزدکیسم، که همان شکل کهن کمونیسم است، رفو نخواهد شد. این اشتراکی کوچه‌گرد، آواره و مفلس، و آشفته‌مغز و آشفته‌مو و ظاهر کجا قدرت هراسان‌کردن مرا دارد؟ ابلیس در همین بخش به یک حقیقتی اعتراف می‌کند که اگر خطری را من حس می‌کنم و جدی می‌گیرم، آن خطر از سوی امتی است که هنوز در خاکسترش جرقه آرزو پنهان است. گویا ابلیس بر این باور است که آتش امت اسلام را تا حدود زیادی به‌سردی کشانده است، باوجود این آتشی زیر خاکستر این امت است که ممکن است برای ابلیس خطر ساز باشد. در میان این امت، گاه‌گاهی افرادی دیده می‌شوند که با اشک سحرگاہی خود وضو می‌سازند. آن‌ها از باطن زمانه آگاه‌اند، بنابراین به‌نظر ابلیس فتنه فردا و آینده مزدک و مزدکیت نیست اسلام است. با این اعتراف، ابلیس بند نخست از سخنان پایانی‌اش را به‌تمام می‌رساند.

در بند دوم این خطابه، اقبال از زبان ابلیس بحث مهم دیگری را آغاز کرده است و آن بیان مسائل و مشکلات دامن‌گیر اسلام و مسلمانان در آن عصر و شاید به حکم شاعر فردا بودن اقبال به راحتی بتوانیم بگوییم مسائل و مشکلات آنان را در قرن بیست و یکم بیان کرده است. در این بخش، او رازی را افشا می‌کند که در اصل اشاره مستقیم به نقاط ضعف ملت مسلمان در سراسر دنیا دارد. ابلیس می‌گوید که من می‌دانم که امروزه این امت از قرآن دور افتاده است و این به ظاهر مؤمنان بنده و غلام نظام سرمایه‌داری غربی‌اند. او می‌داند که در این دوره تاریک و ظلمانی مشرق‌زمین پیران حرم و بزرگان ممالک اسلامی ید بیضا ندارند. باین‌همه، نمی‌توان از وضعیت عصر حاضر مطمئن بود، چون این خطر وجود دارد که از جایی شرع پیغمبر (ص) دوباره سر برآورد. به نظر می‌رسد، علامه اقبال کاملاً به بیداری امت اسلامی، حتی در آن عصر ظلمانی، کاملاً امیدوار بوده است و به یقین برای همین در «زبور عجم» چنین سروده بود:

می‌رسد مردی که زنجیر غلامان بشکند دیده‌ام از روزن دیوار زندان شما
(اقبال ۱۹۸۵: ۵۱۷).

ابلیس ویژگی‌های بارز مسلمانان را چنین برمی‌شمارد که الحذر از آیین پیامبر (ص) که حافظ ناموس زن، مردآزما، و مردآفرین است. حقیقت این است که اسلام برای نظام غلامی و بندگی ساخته شده ابلیسی حامل پیام مرگ است و درست در مقابل آن در آیین اسلام بین خاقان، فغفور، و فقیر ره‌نشین فرقی نیست. طبق تعالیم اسلامی، ثروت باید خالص باشد و مسلمان طبق دستور اسلام آن را از هرگونه آلودگی پاک و چنان می‌کند که حتی اغنیا و ثروت‌مندان خود امین اموال بیت‌المال می‌شوند و دخل و تصرف بی‌جا در آن نمی‌کنند. چه انقلابی بالاتر از این که در قرآن آمده است: ان الحكم الا لله يقص الحق و هو خير الفاصلين: حکم نیست، مگر از برای خدا، او خود حق را بیان می‌کند و خدا بهترین داوران است (انعام: ۵۷).

هرچه هست و نیست در مالکیت خداوند تعالی است و امانتی نزد مسلمانان است. ابلیس درحقیقت از این طرز تفکر هراس‌ناک است. در دو بیت پایانی این بند، ابلیس به مشاوران خود توصیه‌هایی می‌کند که بهتر است حقایق این دین الهی از چشم عالمیان پنهان بماند و این که امروزه مؤمنان از یقین و اعتماد به نفس محروم است، برای نظام ما غنیمت است. بهتر است که این امت در بحث‌های بی‌ثمر و تأویلات و تفسیرات شخصی از دین اسلام مشغول باشند و حقیقت قرآن و اسلام منکشف نشود.

الحذر! آیین پیغمبر سی سو بار الحذر

حافظ ناموس زن، مرد آزما، مرد آفرین

اس سی بره کر اور کیا فکر و عمل کا انقلاب

پادشاهون کی نهین، الله کی هی یه زمین!

(اقبال ۲۰۰۰: ۷۰۹-۷۱۰).

در بخش پایانی این صحبت‌ها، ابلیس توصیه‌های دیگری برای مشاوران و یاران خود ارائه می‌دهد و هم‌چنان در این قسمت هم به لزوم اسلام‌ستیزی تأکید می‌کند. ابلیس بر این باور است که امروزه مسلمان‌هایی که تکبیرهایشان طلسم شش جهت را می‌تواند درهم بشکند، در ظلمت به‌سر می‌برند. بنابراین، باید کاری کرد که این شب تاریک و ظلمانی آن‌ها روشن نشود. برای این کار، راه‌کارهایی هم برای مشاوران و یارانش ارائه می‌دهد؛ از جمله این‌که مسلمان‌ها باید هم‌چنان درگیر بحث‌هایی از قبیل «حقیقت مرگ و زندگی حضرت عیسی (ع) چیست؟»، «آیا صفات ذات حق از حق جداست یا عین ذات اوست؟»، و «کسی که خواهد آمد همان مسیح ناصری (ع) است یا مجدّدی است که صفات فرزند حضرت مریم (س) را با خود خواهد داشت؟»، «کلمات کلام‌الله حادث‌اند یا قدیم؟»، «امت مرحوم با چه عقیده‌ای نجات خواهد یافت؟» باشند.

ابلیس مسائل مطرح‌شده خود را در این بخش به لات و مناتی تشبیه می‌کند که در دور جدید مسلمان‌ها را در ناآگاهی اسیر کرده و آن‌ها را به‌خود مشغول کرده است. در این حال، او به این امر تأکید دارد که باید مسلمان از عالم کردار و عمل دور بماند تا در بازی زندگی تمام مهره‌های کارگر و تأثیرگذار او مات شوند و از بین بروند. خیر نظام ابلیسی، که باید گفت خیر نظام سرمایه‌داری و استعماری غربی است، در این است که تا قیام قیامت مؤمن غلام و بنده باقی بماند. او باید این جهان بی‌ثبات را برای دیگران رها کند. در غیر این صورت، اگر او بتواند ذهنیت غلامی را کنار بزند، سهم خود را از دنیا طلب خواهد کرد. پس، بهتر است که تا ابد بنده و غلام بماند. در حق او، همان شعر و تصوف بهتر است که او را از حیطة عمل دور می‌کند و لذت‌بردن از حیات دنیوی را از او سلب می‌کند. تا این‌جا، به‌نظر می‌رسد اقبال تمام نیروی فکری و کلامی خود را در بیدارکردن ذهن غلامی و بندگی مسلمانان صرف می‌کند. اگرچه از زبان ابلیس است بدون تردید حس هم‌دردی علامه است که مستقیم به مسلمان‌ها هشدار می‌دهد و رازهای مگوی بسیاری را افشا

می‌کند. به یقین، این پیام نه فقط برای سال ۱۹۳۶ که برای امروز ما هم همان مفهوم و کاربرد را دارد. به سبب غفلت بزرگان و برخی رهبران کوتاه‌اندیش عربی است که در دنیا هر جا که جنگ و قتل و کشتار است با مسلمان‌ها یا بین مسلمان‌هاست. در حقیقت، عدم شناخت صحیح از اسلام و دسیسه‌های ابلیسی باعث ایجاد این فلاکت و بدبختی شده است. در دو بیت پایانی، ابلیس اذعان می‌دارد که من هر لحظه از بیداری آن امتی می‌ترسم که حقیقت دین او حساب پس گرفتن از دنیا و مافیهاست. بنابراین، او را فقط در فکر و ذکر صبح‌گاهی، مزاج خانقاهی، گوشه‌نشینی، و دوری از عمل به آموزه‌های دینی‌اش مشغول کن تا به این طریق عمر نظام ابلیسی درازا یابد.

هر نفس درتا هون اس امت کی بیداری سی مین
هی حقیقت جس کی دین کی احتساب کائنات
مست رکهو ذکر و فکر صبح‌گاهی مین اسی
پخته‌تر کر دو مزاج خانقاهی مین اسی
(اقبال ۲۰۰۰: ۷۱۱-۷۱۲).

۳. نتیجه‌گیری

این منظومه و منظومه‌هایی از این دست حاکی از دل‌پرورد علامه اقبال برای جهان اسلام است. او در این شعر دیپلماسی ابلیسی را به‌خوبی نشان داده است و، بادقت به تک‌تک واژه‌های شعر، نوحه و مرثیه اقبال را در رثای امت اسلامی می‌شنویم. همان شیطان که خویشتن را روح روان نظام‌های موجود در عصر اقبال می‌داند. او وقتی شروع به ایراد خطابه می‌کند، خود را تنها موجود برتری نشان می‌دهد که توانایی قدعلم‌کردن درمقابل خالق جهان را دارد و خود را مسلط به دنیا و بشر نشان می‌دهد. خلاصه این‌که ابلیس خود را بنیان‌گذار تمدن موجود مغرب‌زمین تصور می‌کند و خود را به حفظ آن موظف می‌داند. باین‌وصف، بزرگ‌ترین نتیجه می‌تواند عمق تفکر و مطالعه علامه اقبال در اوضاع و احوال آن دوره از تاریخ و خطرهای در کمین بشریت و به‌ویژه مسلمانان باشد.

این منظومه به‌لحاظ هنری نیز از بهترین سروده‌های اقبال است. او در سال ۱۹۳۶ در اوج تجربه در شعرگویی و شناخت صحیح از مسائل عصر خویش نشان داده است که همیشه به هنر شاعری تسلط کامل داشته است و هر موضوع سیاسی و اجتماعی را، که در

تبیین و بررسی محتوایی افشاگری‌های اقبال ... (علی بیات) ۱۲۳

حالت معمولی به دلیل صورت ناخوش مسئله نمی‌تواند چندان جذاب باشد، نیز به بهترین نحو با بیانی شیوا و دل‌پذیر توانسته است بیان کند (عبدالمغنی ۱۹۹۰: ۴۶).

پی‌نوشت

۱. شاید بتوان گفت این سؤال در این‌جا به حکم تحریم جهاد توسط مصلح و روشن‌فکر مذهبی معروف، سرسید احمدخان، و مولوی چراغ‌علی، از روشن‌فکران اواخر قرن نوزدهم، در هندوستان اشاره دارد. از این فرمان میرزا غلام‌احمد قادیانی، که بانی فرقه ضاله قادیانیت در هندوستان بود، در شکلی پخته‌تر استقبال کرد (هاشمی ۱۹۸۵: ۲۲۲-۲۲۳).

کتاب‌نامه

- اقبال، محمد (۱۹۸۵)، *کلیات فارسی اقبال*، لاهور: شیخ غلام علی این‌ڈ سنز لمیٹڈ پبلشرز.
- اقبال، محمد (۲۰۰۰)، *حقیقت و حیرت: مطالعه بیدل در پرتو افکار برگسون*، ترتیب و تدوین تحسین فراقی، ترجمه علی بیات، تهران: پرنیان خیال.
- اقبال، محمد (۲۰۰۰)، *کلیات اقبال اردو*، پاکستان: اقبال اکادمی.
- انصاری، اسلوب احمد (۲۰۱۷)، *اقبال کی تیرہ نظمیں* (تنقیدی مطالعے)، پاکستان: مجلس ترقی ادب لاهور.
- صابر، غلام (۲۰۰۶)، *اقبال شاعر فردا*، پاکستان: اقبال اکادمی.
- عبدالمغنی (۱۹۹۰)، *اقبال کا نظام فن*، پاکستان: اقبال اکادمی.
- عیوضی، رشید (۱۳۵۱)، «ابلیس و شیاطین در مدارک اسلامی»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز*، ش ۱۰۱.
- فراقی، تحسین (۱۹۹۳)، *جہات اقبال*، لاهور، پاکستان: بزم اقبال.
- مدرسی، سیدحسن (۱۳۷۵)، «نیرنگ‌های ابلیس و طرق راندن وی در پرتو قرآن»، *مجله مشکوٰۃ*، ش ۵۱.
- هاشمی، رفیع‌الدین (۱۹۸۵)، *اقبال کی طویل نظمیں*، لاهور: سنگ میل پبلی کیشنز.
- هاشمی، رفیع‌الدین (۲۰۱۰)، *اقبالیات: تفہیم تجزیہ*، لاهور: اقبال اکادمی.

